



اساس سوسیالیسم انسان است چه در ظرفیت جمعی و چه فردی. سوسیالیسم جنبش بازگرداندن اختیار به انسان است. منصور حکمت

9

یک دنیای بهتر

نشریه حزب اتحاد کمونیسم کارگری

Weekly publication of Worker - communism Unity Party

سر دبیر: سیاوش دانشور e.mail: siavash_d@yahoo.com چهارشنبه ها منتشر میشود 25 ژوئیه 2007 - 3 مرداد 1386



مرگ بر طالبان، چه در کابل چه تهران!

آیا سیاست اعدامهای دسته جمعی مردم را به خانه میفرستد؟ آیا کارگر به ندادن دستمزدها و کار مفت رضایت میدهد؟ آیا زنان نه فقط حجاب بلکه برقه خواهند پوشید؟ آیا نقد به ارزشهای اسلامی و شرفیگری، که در اعتراض نسل جوان تجلی یافته است، به اسلام و توحش اسلامی تن میدهد؟ آیا پیوند "حوزه و دانشگاه" در هیئت "انقلاب فرهنگی" دوم تکرار خواهد شد؟ یا نه، همه اینها قرار است به رضایت مردم در "انتخابات" رژیم به یک مضحکه جدید مدنی در مقابل احمدی نژاد و شرکا ترجمه شود؟ تردیدی نیست که هر دو هدف، یعنی عقب راندن مردم و رضایت به "بد در مقابل بدتر" و نفس بقا رژیم هدف این اعدامهای گروهی است. اما حقیقت اینست که این تصویر، قبل از اینکه وحشت و ارعاب و تسلیم را موجد شود، نفرت از بنیادهای اسلام و رژیم اسلامی را تقویت میکند. اگر این سیاست ها و روشها پاسخ بودند، رژیم اسلامی اساسا ماجرای دو خرداد و خاتمی را نیاز نداشت. علیه این جنایتهای کثیف و نفس مجازات اعدام باید اعتراض را از هر سو سازمان کرد. اسلام بدون کشتن اسلام نیست و تعادلش را از دست میدهد. مرگ بر طالبان، چه در کابل و چه تهران!



یادداشت سردبیر

سیاوش دانشور

انتخابات ترکیه

انتخابات اخیر ترکیه بیش از دوره های سابق توجه رسانه ها و دولتهای غربی را به خود جلب کرد. منشا این حساسیت سیاسی کجاست؟ زمانی آمریکا و دولتهای غربی ترجیح میدادند که از "سکولاریسم" ارتشی و کودتاجی و دیکتاتوریها و خونناهای نظامی حمایت کنند. مدل رسمی دموکراسی غربی و "کشورهای دوست آمریکا و غرب" دولتهای دیکتاتور در اقصی نقاط جهان بودند. دیکتاتوریهائی که یا توسط کودتا و دخالت مستقیم و نظامی و سیاسی آمریکا و قدرتهای غربی سرکار آورده شده و سرپا نگه داشته شدند و یا با تفاوتی میکروسکوپی در اردوی بلوک غرب و دموکراسی و بازار در مقابل بلوک شرق و "اردوی شر" دوران جنگ سرد بودند. تاریخ قرن بیستم، تاریخ این تقابل و گوشه های مختلف آن در بخش اعظم کشورهای جهان است.

امروز و در دنیای نظم نوین اما وضعیت متفاوت است. نه دموکراسی و لیبرالیسم غربی ادعای ساختن و صدور دموکراسی مدل اروپای غربی به جهان را دارد و نه نیروهای مطلوب اش نیروهائی هستند که پرچمداران پرویاقرص الگوهای سیاسی و حکومتی در کشورهای غربی اند. آمریکا و عمده دولتهای اروپائی، در انتخابات ترکیه مستقیما و تلویحا ترجیحشان اینبود که حزب رفاه و توسعه اسلامی در این انتخابات پیروز شود. مطالب متعددی صفحه 11



تروریسم اسلامی*

منصور حکمت

صفحه 3



جدال دو بخش ناسیونالیسم دعوایی بر سر چگونگی نابودی آینده جامعه

یکی از محورهای اختلاف میان دو قطب ناسیونالیسم در جامعه، ناسیونالیسم عظمت طلب ایرانی و ناسیونالیسم قومپرست، در سطح نگرش اجتماعی، دعوایی میان مفاهیم کاذب و دروغین "ملت" و "ملیت" است. ناسیونالیستهای عظمت طلب ایرانی بر این باور خرافی تاکید دارند که مردم در ایران به یک "ملت" واحد تعلق دارند؛ "ملت ایران".

صفحه 4

علی جوادی



تاریخ بی نام و نشانها و تاریخ کله پوکها!

صفحه 8

سعید مدانلو



حل مسئله فلسطین: آوارگان سودانی در اسرائیل

صفحه 9

علی طاهری

در صفحات دیگر؛ اعدام دسته جمعی، فرهنگ و ایدئولوژی و اخلاق، نامه ها و ستون آخر.



در دفاع از هفته همبستگی

برای آزادی محمود صالحی و منصور اساتلو
و برای آزادی تمامی زندانیان سیاسی و دستگیر شدگان

رژیم اسلامی در یک اقدام وحشیانه
۱۶ تن را دسته جمعی اعدام کرد!



رژیم اسلامی ۱۶ تن را در زندان اوین به اتهام ارتکاب به جرائم "آدم ربایی، تجاوز جنسی، قاچاق مواد مخدر"، و همچنین تجاوز به "حدود و مقررات الهی" اعدام کرد. مسئولین قضایی رژیم اسلامی اعلام کرده اند که برای ۱۷ تن دیگر درخواست اعدام شده است. ۴۳ کودک نیز در لیست اعدامی های رژیم اسلامی قرار دارند. بنا به آمار عفو بین الملل در سال گذشته ۱۷۷ نفر و در سال جاری تاکنون ۱۳۰ تن اعدام شده اند.

رژیم اسلامی رژیم آدمکشان است. یک ماشین کشتار و قتل است. اعدام و سنگسار و شکنجه و زندان جزئی از عملکرد سپاه و هر روزه حکومت اسلامی است. در کارنامه این رژیم اعدام و تیرباران و کشتار بیش از ۱۵۰ هزار تن ثبت شده است. رژیم اسلامی بدون اعدام و کشتار قادر به دوام نیست. و هر روز که میگذرد این رژیم برای بقاء خود توحش بیشتری به خرج میدهد. اعدام یک رکن پایه ای و لاینفکرای حکومت اسلامی است.

اعدام قتل و جنایت سازمانیافته دولت است. اما رژیم اسلامی این توحش و بربریت دولتی را به عرش اعلی رسانده است. در حال حاضر رژیم اسلامی رکود دار اعدام در سطح جهان است.

به این جنایت و کشتار باید پایان داد. محاکمه سران رژیم اسلامی به جرم جنایت علیه مردم خواست عادلانه ای است که باید از هم اکنون در تدارک عملی آن بود. مرکز پیگرد سران رژیم اسلامی از همه نیروهای آزادیخواه و انساندوست میخواند که در کمپین های مبارزاتی برای در هم شکستن این تعرض جدید رژیم اسلامی متحدانه شرکت کنند.

مرکز پیگرد سران رژیم اسلامی به جرم جنایت علیه مردم

۲۳ ژوئیه ۲۰۰۷

تعرض رژیم اوباش اسلامی به مردم معترض، به فعالین جنبش کارگری، جنبش حقوق زنان، دانشجویان و دیگر عرصه های اجتماعی، را باید در هم شکست. آزادی بی قید و شرط و فوری کلیه زندانیان سیاسی و دستگیر شدگان اعتراضات اخیر و لغو احکام اعدام و سنگسار عاجل ترین حلقه مبارزاتی در شرایط حاضر است. تحقق این سیاست تنها با بسیج گستره ترین نیروی آزادیخواهی و برابری طلبی و کارگری و همبستگی بین المللی ممکن است. حزب اتحاد کمونیسم کارگری برای راه اندازی بزرگترین کمپینهای اعتراضی و همبستگی مبارزاتی تلاش میکند. ما کلیه نیروهای آزادیخواه و برابری طلب، احزاب و سازمانها و فعالین کارگری و مدافعین آزادیهای بی قید و شرط سیاسی را به این مبارزه گسترده فرامیخوانیم.

در همین راستا تعدادی از کانونها و نهادهای همبستگی با کارگران ایران، روزهای ۴ تا ۱۱ اگوست را، بعنوان هفته ای که فعالیت متمرکز برای آزادی محمود صالحی و منصور اساتلو گسترش می یابد، اعلام کرده اند. حزب اتحاد کمونیسم کارگری از این حرکت حمایت و در تقویت آن میکوشد. حزب اتحاد کمونیسم کارگری ضمن شرکت فعال در هفته کمپین گسترده برای آزادی فعالین کارگری در عین حال برای آزادی کلیه زندانیان سیاسی و دستگیر شدگان اعتراضات اخیر تلاش میکند. ما مردم آزادیخواه را به شرکت فعال در جنبش همبستگی برای آزادی کلیه زندانیان سیاسی و حضور فعال در فعالیتهای روزهای ۴ تا ۱۱ اگوست دعوت میکنیم.

مردم آزادیخواه!

باید گسترده ترین اعتراضات را علیه رژیم اسلامی سازمان داد. باید رژیم اسلامی را تحت شدیدترین فشارهای سیاسی قرار داد. خنثی کردن و به شکست کشاندن موج تعرض رژیم اسلامی مستلزم سازماندهی گسترده ترین و رادیکال ترین اعتراضات است. با شعارهای نه به زندان و شکنجه و اعدام و سنگسار، نه به رژیم اسلامی، نه به تبعیض و نابرابری، نه به فقر و فلاکت و محرومیت و نه به اسلام به میدان بیایید. باید تعرض رژیم اسلامی را در هم شکست!

زندانی سیاسی آزاد باید گردد!

مرگ بر جمهوری اسلامی!

آزادی، برابری، حکومت کارگری!

زنده باد جمهوری سوسیالیستی!

حزب اتحاد کمونیسم کارگری

۲۲ ژوئیه ۲۰۰۷ - ۳۱ تیر ۱۳۸۶

زندان شکنجه اعدام الغا باید گردد!

زندانی سیاسی آزاد باید گردد!

تروریسم اسلامی*

منصور حکمت



ستون اول

موجی از آدمکشی های اسلامی، خاورمیانه و شمال آفریقا را فرا گرفته است. قربانیان این موج عادی ترین مردم عادی اند، در مصر و الجزایر اتباع خارجی را اعم از کارگر و توریست و بازنشسته به گلوله میبندند و سر میبرند، صف کودکان دبستانی را با بمب کشتار میکنند، دختران جوانی را که از ازدواج اجباری سر باز زده باشند به خون میکشند. در تل آویو عابران بیخبر را، از کودک و پیر و جوان، در خیابان و اتوبوس به قتل میرسانند. و قهرمانانه، از اسرائیل تا الجزایر، به بشریت متحیر اطمینان خاطر میدهند که این «مبارزه مسلحانه» ادامه خواهد یافت.

زمانی بود که چپ سنتی و «ضد امپریالیست» خشونت های کور و تروریسم عنان گسیخته جریانات جهان سومی و ضد غربی را اگر نه بدیده تحسین، لاقبل به دیده اغماض مینگریست. ظلمی که به ملت های محروم و خلق های تحت ستم روا داشته میشد به زعم اینان این تروریسم را بعنوان عکس العملی مشروع توجیه میکرد. تروریسم گروه های فلسطینی، جریانات مسلمان و یا ارتش جمهوریخواه ایرلند، که

قربانیانشان را بطور روز افزونی مردم بی دفاع و بی خبر غیر نظامی تشکیل میدادند، نمونه های برجسته این تروریسم «مجاز» در دوره های قبل بودند، تروریسمی که ظاهرا به ظلم های گذشته و حال پاسخ میداد، تروریسمی که ظاهرا در عکس العمل به خشونت و سیاست های ضد انسانی دولتها و قدرتهای سرکوبگر پدیدار شده بود. جالب اینجاست که دولت اسرائیل نیز در طول سالها دقیقاً با عین همین استدلال، یعنی با استناد به جنایات و نسل کشی های غیر قابل توصیف فاشیسم هیتلری و جریانات ضد یهود در کشورهای مختلف علیه مردم یهود، سرکوب خشن مردم محروم فلسطین و کشتار هرروزه جوانان فلسطینی را توجیه کرده است.

این نوع استدلال، و تروریسم کوری که به استناد به آن در خاورمیانه، چه از طرف سازمانهای عرب و فلسطینی و چه از طرف دولت اسرائیل، جریان یافته است، همواره از نظر کمونیسم و طبقه کارگر ورشکسته و محکوم بوده و هست. کوچکترین ارتباط واقعی و مشروعی میان مصائب هولناکی که در قرن اخیر بر مردم یهود رفته است با سرکوبگری ها و جنایات دولت و راست افراطی در اسرائیل علیه

فلسطینیان، وجود نداشته و ندارد. کوچکترین ارتباط واقعی و مشروعی میان مشقاتی که مردم محروم فلسطین کشیده اند با تروریسم سازمانهای منتسب به این مردم، اعم از اسلامی و غیر اسلامی، وجود نداشته و ندارد. این سوء استفاده و سرمایه ساختن جریانات و جناحهای بورژوازی، اعم از دولتی و غیر دولتی، از مصائب مردم محروم است. این تروریسم نه فقط در مبارزه رهائیبخش کارگری جایبی ندارد، بلکه محکوم کردن و از میدان بدر کردن آن توسط طبقه کارگر بویژه در کشورهای منطقه یک شرط حیاتی قرار گرفتن کارگر در راس مبارزه اجتماعی برای پایان دادن به این مصائب است.

موج جدید آدمکشی اسلامی، بخصوص در شمال آفریقا، دیگر ظاهراً حتی از این قبیل توجیهات سیاسی هم بی نیاز است. یک عمامه و یک تفتنگ تمام چیزی است که برای شروع این جهاد کثیف علیه انسانیت کفایت میکند. این گانگستریسم اسلامی است، و سرمنشاء آن رژیم حاکم در ایران است. تکلیف این جریان نیز در ایران یکسره خواهد شد.

اولین بار در آذر ۱۳۷۳، نوامبر ۱۹۹۴، در شماره ۱۶ انترناسیونال منتشر شد.

برنامه های تلویزیونی

برای یک دنیای بهتر

جمعه: ساعات ۵ بعد از ظهر بوقت تهران

یکشنبه: ساعت ۱۲:۳۰ و ۵:۳۰ بعد از ظهر

دوشنبه: ساعت ۲:۳۰ بعد از ظهر

در تلویزیون کانال یک

برای یک دنیای بهتر یک برنامه سیاسی است. بیطرف نیست، جانبدار است. مدافع حقیقت، آزادی، برابری، شادی، رفاه و سعادت انسانها است. ما برای یک جمهوری سوسیالیستی مبارزه میکنیم.

لطفاً روز و زمان پخش این برنامه ها را به اطلاع همه دوستان و آشنایان خودتان برسانید.

یادداشت سردبیر...

آمریکا در عراق بویژه در تلاش تامین شرایطی است که کاهش و خروج نیروهایش در یک آینده فرضی به از کف رفتن همه جانبه اوضاع ترجمه نشود. اما تامین امنیت عراق و بازگشت به مدنیت و بازسازی جامعه عراق با وجود این نیروها و تخاصمات روزافزون یک غیر ممکن است.

باید برای خروج آمریکا از عراق، سرنگونی دولت اسلامی عراق، و جلو افتادن بشریت متمدن و سکولاریسم و برابری طلبی هم در عراق و هم در منطقه و جهان تلاش کرد. این تنها جنبشی است که قادر به مقابله با تروریسم دولتی و غیر دولتی است. تروریستها و قاتلین مردم نمیتوانند در نقش حافظان صلح و تخفیف جدی اوضاع امروز عراق نقش ایفا کنند. هردرجه قدرتگیری بیشتر این نیروها به میزان مشقات امروز مردم و سناریوی سیاه در عراق می افزاید. *

بختیار رحیمی ربوده ... خواهان آزادی بی قید و شرط کلیه دستگیر شدگان و زندانیان سیاسی شوند.

باید کانونهای مبارزه برای آزادی این فعالین را ایجاد کرد. باید در کنار خانواده های زندانیان سیاسی بیشترین تلاش را برای شکل دادن به اجتماعات اعتراضی را سازمان دهند. باید به کمک خانواده این دستگیر شدگان شتافت. تشکیل صندوق کمک به خانواده های کارگران دستگیر شده یک اقدام عاجل برای مقابله با این وضعیت است.

در خارج کشور احزاب کمونیستی کارگری باید پرچمدار بیشترین تحرک سیاسی علیه این شرایط شوند. در لحظه حاضر باید بیشترین فشار سیاسی بر رژیم اسلامی اعمال شود. باید با بسیج افکار عمومی و سازمانهای کارگری، و به میدان آوردن ایرانیان خارج کشور، خواهان آزادی کلیه زندانیان سیاسی، لغو احکام اعدام و مقابله با دستگیری ها و آدم ربایی ها شد.

حزب اتحاد کمونیسم کارگری مردم آزادیخواه و کلیه احزاب و نهادها و نیروهای آزادیخواه را به مقابله جدی و همه جانبه با جمهوری اسلامی و سیاستهای بگیر و ببند و اعدام و برای آزادی کلیه زندانیان سیاسی فرامیخواند.

مرگ بر جمهوری اسلامی! آزادی، برابری، حکومت کارگری! زنده باد جمهوری سوسیالیستی!

حزب اتحاد کمونیسم کارگری ۲۴ ژوئیه ۲۰۰۷ - ۲ مرداد ۲۰۰۷

جدال دو بخش ناسیونالیسم دعوی بر سر چگونگی نابودی آینده جامعه علی جوادی



بالا گرفته است.

یکی از محورهای اختلاف میان دو قطب ناسیونالیسم در جامعه، ناسیونالیسم عظمت طلب ایرانی و ناسیونالیسم قومپرست، در سطح نگرش اجتماعی، دعوی میان مفاهیم کاذب و دروغین "ملت" و "ملیت" است. ناسیونالیستهای عظمت طلب ایرانی بر این باور خرافی تاکید دارند که مردم در ایران به یک "ملت" واحد تعلق دارند؛ "ملت ایران". ناسیونالیستهای قوم پرست بر خرافه دیگری تاکید دارند. جامعه را به "ملتها" تقسیم میکنند. خواهان حقوق و سهم و سیستم سیاسی حکومتی متناظر بر این تقسیم جامعه، فدرالیسم، هستند.

یکی دیگری را به دیکتاتوری و چکمه پوشی و سرکوب متهم میکند. دیگری نگران "تمامیت ارضی" است. آماده چکمه پوشی و دست به اسلحه بردن برای "هر وجب" خاک است. برادران قومپرست خود را به توطنه گری برای "تجزیه ایران" متهم میکند. این جدال اکنون به یک مساله گرهی در مناسبات دو بخش ناسیونالیسم و همچنین مناسبات جنبش ناسیونالیسم عظمت طلب پرو غرب با نیروهای رنگارنگ جنبش ملی - اسلامی تبدیل شده است. نیروها و طیفهای گوناگون جریانات ملی - اسلامی به اشکال مختلف در کنار نیروهای قومپرست قرار دارند. توجیهات متعدد است. "حق تعیین سرنوشت خلقهای ایران" اصلیتترین فورمولبندی این نیروها است. این جریانات در آخرین تلاش خود نتوانستند به راه حلی دست پیدا کنند. لغت نامه ها را زیر و کردند، لغت سازی کردند. اما نتوانستند چسبی برای چسباندن این دو بخش بر سر تقسیم بندی مردم به ملت یا ملیت یا مفهوم دیگری در این چهار چوب مورد توافق ناسیونالیسم دست پیدا کنند. تنش و جدال میان این دو بخش اکنون

هویت قومی و ملی در تعیین شالوده های فکری و فلسفی حکومت آتی در ایران پس از جمهوری اسلامی است. ملیت و ملی گرایی، قومیت و قومی گرایی رگه های مختلفی از این تلاش برای شکل دادن به فلسفه و ایدئولوژی حکومت و نظام آتی در ایران هستند. ابعاد و چگونگی و تاثیر این تلاش جریانات ناسیونالیست و قومگرا را باید و میتوان با تلاش جریانات اسلامیستی در دوران شکل گیری حاکمیت ضد انقلاب اسلامی مقایسه کرد. اگر در تحولات سالهای ۵۷ جریانات مرتجع اسلامی با هم دستی و کمک غرب توانستند اسلام و اسلامیت را به مبنایی برای شکل دهی حکومت جایگزین رژیم استبداد شاهی قرار دهند و خواست مردم برای آزادی و برابری و رفاه را به خاک و خون بکشند و یک دیکتاتوری سیاه مذهبی را بر مردم و جامعه تحمیل کنند؛ این بار هم جریانات ناسیونالیست و قومگرا کودکانه بنام "اصالت ملی گرایی و ملیت و قومگرایی" تلاش میکنند که چنین آینده ای را برای مردم تدارک ببینند.

کمتر ناظر منصفی است که نداند رژیم اسلامی محصول انقلاب ۵۷ نبود، جریانی بود که قادر شد با توجه به امکانات و پشتیبانی غرب و بر دوش شانه های جریان ملی - مذهبی در ایران حاکمیت را از آن خود کند. زمانی که دیگر زوال و سقوط رژیم شاه برای همگان مسجل شده بود بورژوازی غرب جریان اسلامی را از حاشیه سیاست به جلوی صحنه آوردند. پر و بالی بهشان دادند و در توافق و بند و بست ارتجاعی این جریانات قادر شدند با حمایت بخشهای وسیع جنبش ملی - مذهبی در راس قدرت گیرند. و دیدیم که ضد انقلاب اسلامی چه سرنوشت سیاهی را برای مردم تدارک دید. خمینی و جریان اسلامی محصول چرخش و عقبگرد سیاسی و مذهبی مردم در ایران نبود. منشاء قدرتیگری و حاکم شدن جریان اسلامی نفوذ

و قدرت مذهب در جامعه و یا بیعلاقگی و تمدن گریزی مردم ایران نبود. به قول منصور حکمت جریان اسلامی را همان جریاناتی به جلوی صحنه انقلاب ۵۷ کشاندند که تا روز قبیلش زیر بغل رژیم شاه را گرفته بودند. همان کسانی که ساواکش را تعلیم داده بودند. و نیازمند یک کمر بند سبز در کشمکشهای جنگ سرد و مقابله با شوروی و بلوک شرق بودند.

جریانات ناسیونالیستی هم عموماً بر متن چنین سناریوهایی از تحولات اجتماعی و سیاسی فعالیت میکنند. ماتریال مادی چنین تحولی هستند. خواست ایجاد حکومتی بر مبنای هویتهای کاذب ملی و یا ترکیبی از هویت ملی و قومی، تدارک سرنوشت سیاه دیگری برای مردمی است که برای آزادی و برابری و رفاه و جامعه انسانی تلاش میکنند. ترجمه زمینی و امروزی چنین تقلاهایی کاملاً روشن است. سرانجام یک تحول ناسیونالیستی در دوران حاضر نمیتواند بدون ایجاد گورهای دسته جمعی و خلق فجایی از جمله "پاکسازی قومی" و تولید گسترده ترین کینه و نفرت قومی و قبیله ای و ملی و تفکرات نژاد پرستانه در جامعه همراه نباشد.

واقعیت این است که بر خلاف ناسیونالیسم قرن نوزده و اوایل شکل گیری دولتهای بورژوازی که پروژه های دولت - کشور سازی عموماً بر مبنای ادغام "اقوام" ساکن در سرزمینهای مورد نظر که امکان شکل گیری یک سازمان اقتصادی قوام یافته بورژوازی را ممکن میکردند، صورت می گرفت؛ در دوران حاضر پروسه های دولت - کشور سازی عمدتاً با تحرك گسترده قومگرایی، تجزیه قومی و ملی و ایجاد خصومت و کینه توزی قومی و ملی و نژادی مترادف است. موقعیت کشورهای تازه ایجاد شده بلوک سابق شرق و همچنین وضعیت عراق کنونی گواهی بر این ادعا است. در این دوران ناسیونالیسم و قوم گرایی و مذهب مبنای شالوده های فکری و ایدئولوژیک حکومتهای کنونی بورژوازی را

جدال دو بخش ناسیونالیسم...

تشکیل می‌دهند. و مهمتر این پروسه ها بخشی از واقعیت سیاسی نظم نوین جهانی است. بطور مثال هویت ملی آمریکایی در دوران شکل دادن دولت - کشور آمریکا در هیچ دورانی متکی به تعلق زبانی و قومی و نژادی مشترک و واحدی نبود. برخلاف ناسیونالیسم قومی که بر اشتراک زبان و قومیت تاکید مفراطی دارد، ناسیونالیسم لیبرالی قرن نوزده متحد کننده و ادغام کننده اقوام مختلف ساکن سرزمین مورد نظر بود. اما در دوران حاضر کمتر پروسه ناسیونالیستی کشور سازی را میتوان مشاهده کرد که به رو در رویی قومی و ملی و نژادی حتی خونین منتج نشده باشد. حتی زمانیکه این پروسه ها به سرانجامی رسیده اند، شرایط جدید مستلزم تضمین و ایجاد انواع نابرابری و تبعیض و ستم و خصومت در میان آحاد جامعه بوده است. ناسیونالیسم و قومگرایی در تحولات امروز همان نقش سیاه و واپسگرا و مخربی را ایفا میکند که مذهب و اسلام در تحولات ۵۷ ایفا کرد. تلاش برای حفته کردن هویت‌های ارتجاعی ملی و قومی بر مردمی که میخواهند آزاد و برابر باشند، نمیتواند نتیجه دیگری داشته باشد.

جایگاه و چشم انداز ناسیونالیسم و قومگرایی

جایگاه و زمینه های تحرك ناسیونالیسم و قوم گرایی در جامعه و تحولات سیاسی آتی ایران چیست؟ برای پاسخ باید به زمینه های شاخه های مختلف ناسیونالیسم و تاریخچه و مناسبات جریانات ناسیونالیست پرداخت. ناسیونالیسم ایرانی دارای يك سابقه تاریخی و يك افق دیرپاتر در تحولات معاصر ایران است. اما ناسیونالیسم قومی فاقد چنین زمینه سیاسی و اجتماعی است. اگرچه ناسیونالیسم علی العموم و ناسیونالیسم ایرانی بطور مشخص يك افق سیاسی مطرح در تحولات معاصر است و به درجاتی در

جامعه بطور مشخص است. یکی از مخاطراتی که فردای تحولات سیاسی ایران را تهدید میکند رقابت و تضادهای این جریانات ناسیونالیستی مختلف است. هر درجه تحرك ناسیونالیسم مستلزم کینه توزی و خصومت و ضدیت با هویت عام و جهانشمول انسانی است. تشدید رقابت و کشمکش جریانات ناسیونالیستی و جریانات ناسیونالیست قوم پرست منشاء انواع کشمکش ها و خونریزی ها است. جامعه ای که صحنه تحرك این جریانات باشد بدون شك دستخوش جنون ملی و قومی است. ناسیونالیسم قوم پرست امروز سهم خواهی خود را از قدرت در پرچم فدرالیسم پیچیده است.

فدرالیسم: واقعیات و توهمات

بر خلاف تصورات و تبلیغات جریانات ناسیونالیست قوم پرست فدرالیسم نسخه ای برای "رفع ستم ملی" و یا "دمکراتیزه کردن جامعه و یا اقدامی در جهت "گسترش آزادیهای سیاسی" در جامعه نیست. راه حلی مدنی برای جامعه ای متشکل از "اقوام" متکلم با زبانها و با "تاریخچه قومی" متفاوت نیست. نسخه ای برای "همزیستی مسالمت آمیز" و "آشتی اقوام" و آحاد مختلف يك جامعه نیست. بر عکس متضمن تحمیل يك عقبگرد عظیم فرهنگی و اجتماعی و همه جانبه به مردم است. يك شعار و سیاست ارتجاعی و ضد مردمی است. سیاستی است که عمیقترین شکافها و خصومت‌های قومی و ملی را در جامعه نهادینه میکند. فدرالیسم به لحاظ عملی تنها میتواند چاشنی یکی از خونین ترین درگیری ها در تاریخ معاصر ایران باشد. (منصور حکمت، بیانیه دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری، در محکومیت شعار فدرالیسم، ژوئن ۱۹۹۶)

فدرالیسم نسخه ای برای "رفع ستم ملی" نیست. بر عکس تلاشی برای نهادینه کردن تمایزات و اختلافات میان

بخشهای مختلف مردم است. ستم ملی و هر گونه ستم و تبعیضی بر مبنای انتساب افراد جامعه به ملیتهای مختلف یکی از وجوه کریه نابرابری انسانها در جامعه طبقاتی سرمایه داری معاصر است و باید از میان برده شود. نابودی ستم ملی و تضمین برابری همه انسانها و شهروندان جامعه مستقل از تعلقات قومی و ملی يك هدف اعلام شده کمونیسم کارگری است. پاسخ اصولی به ستم ملی، تلاش همه جانبه برای رفع ستم ملی و تضمین برابری همه جانبه انسانها و از میان بردن سرمایه داری و استثمار و جامعه طبقاتی است. اما فدرالیسم نه تنها تمایزات "ملی و قومی" را از میان نمی برد بلکه این تقسیم بندیها را به سطح کشمکش و رو در رویی همه جانبه ارتقاء میدهد.

فدرالیسم تلاشی برای "دمکراتیزه کردن" قدرت سیاسی در جامعه نیست. برعکس ایجاد دولت متکی بر فدرالیسم قومی نه تنها تلاشی برای دمکراتیزه کردن قدرت سیاسی و آزادیهای بیشتر سیاسی نیست بلکه هویت قومی و ملی را در تمامی شئون نظام اداری جامعه نهادینه میکند. حاکمیت فدرال و قومی بهیچوجه متراف با حاکمیت آحاد مردم قرار داده شده در يك چهارچوب فدرال نیست. نفس ایجاد حاکمیتی بر مبنای قومیت و ملیت بعنوان مبنای حقوقی و معنوی در هر محدوده ای خود ناقض حق حاکمیت شهروندان و نتیجتاً زیر پا گذاشتن حق واقعی مردم در آن محدوده در تعیین سرنوشت و سوخت و ساز سیاسی و اداری و حکومتی است. هیچ نوع عنصر دمکراتیکی در يك نظام فدرالیستی مستتر نیست. اگر قرار دادن عنصر مذهب و مثلا اسلام در مبنای حکومت عین زیر پا گذاشتن ابتدایی ترین حقوق مدنی و شهروندی انسانهاست؛ قرار دادن عنصر قومیت و ملیت در حکومت نیز نقشی معادل قرار دادن مذهب در دولت و نظام اداری کشور دارد. نظام داخلی يك حکومت فدرال قومی نمیتواند سر سوزنی "دمکراتیک" به همان معنای عمومی در فرهنگ عام مردم باشد.

جدال دو بخش ناسیونالیسم...

حکومت‌های فدرال قومی حکومت‌هایی نابرابر، سرکوبگر و بنا به تعریف قوم پرست و نژاد پرست هستند. برای درک مساله کافی است نگاهی گذرا به حکومت‌های قومی که در پس از جنگ سرد شکل گرفته اند بیندازیم؛

گفتیم فدرالیسم راه حلی مدنی برای جامعه ای متشکل از "اقوام" با زبانها و یا "تاریخچه قومی" متفاوت نیست. نسخه ای برای "همزیستی مسالمت آمیز" و "آشتی اقوام" و آحاد مختلف يك جامعه نیست. بر عکس هر درجه تحرك و فعل و انفعال فدرالیستی متضمن ایجاد زمینه های خونین کشمکش در میان مردم است. الصاق هویت قومی و ملی به انسانهای ساکن يك جامعه، خلق خود آگاهی وارونه ملی و قومی در جامعه در خود به معنای از بین بردن زمینه ها و امکان زیست صلح آمیز و برابر انسانها است. ایجاد حکومت‌هایی مبتنی بر رنگین کمان قومیت و ملیت نسخه ای برای دائمی کردن تخاصم قومی است. بر خلاف تصورات و تبلیغات برخی واقعیت این است که جامعه ایران ائتلاف شکننده و ناپایداری از "اقوام و ملل" نیست که به محض شل شدن قدرت مرکزی در تهران و روشن شدن سقوط محتوم رژیم اسلامی به جان یکدیگر خواهند افتاد. این بخشی از تبلیغات رژیم اسلامی و شاخه هایی از جریانات سوپر ارتجاعی ناسیونالیستی است. تعلقات قومی جایگاه و ریشه چندانی در جامعه ندارد. اما تبلیغ گسترده نفرت و کینه قومی میتواند زمینه ساز چنین وضعیتی در متن يك شرایط مساعد جهانی باشند.

مردم منتسب به ملتها و قومهای مختلف در بخش اعظم جامعه ایران پراکنده و مستقر هستند. هیچ رابطه يك به یکی میان سرزمین و قوم موجود نیست. هرگونه تلاش برای ایجاد حکومت‌های فدرال قومی

محصول تبلیغات فدرالیستی جریانات قومپرست در جامعه است. قومی گرایی بر خلاف ملی گرایی دارای سابقه و پیشینه قابل ملاحظه ای در جامعه و در میان مردم نیست. همانگونه که ملت و خلق ملت محصول طبیعی و داده شده ویژگی های معینی در میان بخشهای از مردم نیست بلکه حاصل عملکرد ناسیونالیسم و هویت ناسیونالیستی است، فدرالیسم نیز محصول خود آگاهی کاذب و وارونه قومی و غلیظ در میان مردم نیست.

طرح شعار و سیاست فدرالیسم در جامعه ایران در ابتدا اساسا محصول تلاش برای بند و بست میان جریانات قومگرا و ناسیونالیسم عظمت طلب ایرانی بود. طرح شعار فدرالیسم به جریانات قوم پرست این امکان را میدهد که برچسب "تجزیه طلبی" را از پیشانی خود پاک کنند. از طرف دیگر شعار فدرالیسم برای جریانات ناسیونالیسم ایرانی زمینه ای برای سازش و بند و بست و حصول توافق با جریانات و شاخه های محلی قومپرست فراهم میکرد. این تیبانی و بند و بست زمینه های اولیه طرح شعار فدرالیسم در جامعه ایران بودند.

اما شرایط کنونی جهان و پیشرفت الگوی فدرالیسم در عراق از يك طرف نیاز بخشهای مختلف جریانات قومگرای ناسیونالیست را به امتیاز دهی به ناسیونالیسم ایرانی کمرنگ کرده و از طرف دیگر ناسیونالیسم عظمت طلب ایرانی در پیشرفت شعار فدرالیسم کابوس "تجزیه ایران" را می بینند. قوم پرستان "کرد" و "عرب" و "آذری" و "بلوچ" در پس پیشرفت پروژه خونین فدرالیزه کردن عراق زمینه های مساعد بین المللی و از طرف دیگر کم شدن نیاز خود به سازش و بند و بست با جریانات ناسیونالیست ایرانی را مشاهده میکنند. تشدید تبلیغات و فریادهای "تجزیه طلبی" از سوی جریانات متعدد ناسیونالیست عظمت طلب ایرانی گواه این تغییر و تحول در

مستلزم پاکسازی قومی و جنگ خونین در مناطق "کثیر المله"، در شهرهای بزرگ ایران و مناطق مورد نظر فدرالیستها است. هرگونه تلاش برای ایجاد تقسیم قومی در جامعه و علی الخصوص در تهران موجب بروز خونین ترین جنگها در تاریخ تحولات سیاسی ایران خواهد بود. ابعاد فجایی که میتواند بر اثر پیشرفت چنین سیری حادث شود، باور نکردنی و قابل تصور نیست. تصور تقسیم قومی جامعه ای به وسعت تهران به مناطق تحت کنترل فارس و کرد و آذری و عرب و افغان و ... دهشتناک است. چنین روندی بدون تردید میتواند مترادف با از بین رفتن شیرازه جامعه و مدنیت باشد.

فدرالیسم پروسه ای برای حاکم کردن عقب مانده ترین و مرتجع ترین نارهربان و احزاب و جریانات سیاسی قومی بر سرنوشت يك مردم است. در جامعه ای که هویت و تعلق جهانشمول و آزاد انسانها دست بالا را داشته باشد، جریانات مرتجع قومپرست و ناسیونالیست به همانی تبدیل میشوند که در واقعیت هستند؛ یک جریان خاشیه ای و منزوی.

فدرالیسم راه حل هیچ دردی نیست. خود درد است. درمان بیماری ای نیست. خود بیماری است. طرح و تبلیغ فدرالیسم چه آگاهانه و از سر تعلقات کور و ارتجاعی قومگرای و چه ناآگاهانه و خام خیالانه میتواند زمینه ساز يك فاجعه اجتماعی در تحولات سیاسی ایران باشد.

فدرالیسم در ایران

همانطور که گفته شد طرح و تشدید تبلیغات فدرالیستی در جامعه محصول تحرك و تکاپوی قومی و نشان تخاصمات قومی و ملی لاعلاج در میان مردم نیست. برعکس هر درجه تعلق قومی خود

مناسبات شاخه های مختلف ناسیونالیسم است. برگزاری کنفرانسی در واشنگتن از جانب موسسه آمریکن انترپرایز پیرامون نقش و جایگاه "اقوام ایرانی" در تحولات آتی نشان دهنده تلاش برای به بازی گرفتن جریانات قوم پرست در سیر تحولات آتی از جانب استراتژیهای مرتجع و مخازن فکری غرب در اوضاع کنونی ایران است.

ناسیونالیسم علی العموم ضد برابری انسانها و مدافع تبعیض و نابرابری است. ناقض حقوق جهانشمول و برابر شهروندان و حقوق مدنی انسانهاست. ذره ای آرمان حق طلبانه و انسانی در ناسیونالیسم موجود نیست. تمام مضمون حرکت و قدرت ایدئولوژیکش در حمایت و توجیه استعمار، رواج خرافات تبعیض آمیز و حمایت از مبانی قدرت و حاکمیت سرمایه در جامعه است. از نظر فکری ناسیونالیسم یعنی خالی کردن انسانها از خصلت مشترک انسان شان. سیستمی همه جانبه در نقطه مقابل اصل اصالت انسان است.

در قسمت بعدی این نوشته پارانویای ناسیونالیسم عظمت طلب ایرانی و نقش مخرب این جریان مورد بحث قرار داده خواهد شد. *

نامه ها ... در این پوشش و توجیه صورت میگیرد. ما تلقی مکتبی از مارکسیسم و کمونیسم کارگری را اشاعه نمیدهیم و آن را مغایر با جوهر نقد انتقادی- پراتیکی مارکسیسم و کمونیسم کارگری منصور حکمت میدانیم. ما تعلق اجتماعی و طبقاتی مان را به یک سنت اجتماعی معرفه با افتخار اعلام میکنیم و از آن دفاع میکنیم، در عین حال برای پیشروی جنبش و حزبمان با کاربست زنده و غیر کلیشه ای این مند و این دیدگاه انتقادی در جدال سیاسی و اجتماعی شرکت میکنیم و در پراتیک کمونیستی حقانیت نقد طبقاتی مان را اثبات میکنیم. موفق و تندرست باشید.

فرهنگ، ایدئولوژی و اخلاق

پخش سوء اطلاعات، تحمیل عقاید و تحریک مردم در یک مقیاس صدها میلیونی بدل شده است. رسانه های جمعی و صنعت نمایش، که خود از سودآورترین قلمروهای حرکت سرمایه اند، بخش زیادی از نقش سنتی نهاد خانواده، سلسله مراتب مذهبی و حتی ارگانهای سرکوب در جامعه را بر عهده گرفته اند و در حفظ موازنه ایدئولوژیکی موجود در جامعه، انتقال افکار و معنویات و اخلاقیات حاکم به توده مردم، کنترل فکری و مهندسی اذهان آنها، منفرد کردن و ارباب آنها و خنثی کردن ایده ها و تمایلات انتقادی در جامعه نقش روزافزونی بازی میکنند. این نهادها و اشکال مدرن کنترل فکری و فرهنگی جامعه، یک رکن اساسی ثبات سیاسی جامعه بورژوازی بویژه در شرایط بحران، بی افقی و بالاگرفتن ناراضیاتی عمومی است.

مبارزه علیه افکار و آرا و اخلاقیات ارتجاعی حاکم بر جامعه یک بعد همیشگی مبارزه طبقاتی کارگران و یک وظیفه خطیر جنبش کمونیستی کارگری بوده است.

از یک دنیای بهتر، برنامه حزب اتحاد کمونیسم کارگری

از نظر دامنه و عمق بی سابقه است. انقلابات علمی و فنی و صنعتی عظیمی که در طول دوپست سال گذشته صورت گرفته است و مکانیسم قدرتمند بازار که هر مرز ملی و قومی و سیاسی و فرهنگی را درمی نوردد، بورژوازی را در حفظ حاکمیت ایدئولوژیکی و اشاعه اصول و باورهای خرافی خویش در مقیاسی جهانی از امکانات وسیعی برخوردار ساخته است. در قلمرو تولید افکار و آراء نیز، درست نظیر قلمرو تولید محصولات، قدرت خلاقه انسان به حربه ای علیه خود وی بدل شده است. نوآوری ها و پیشرفت های بیشماری که در قرن بیستم در زمینه تحول قالب های ادبی و هنری، تحول ابزارهای ارتباط جمعی سمعی و بصری و کامپیوتری و گسترش عرصه های مختلف فعالیت فرهنگی، صورت گرفته است، در درجه اول، به بمباران هر روزه توده میلیونی مردم با ایده های بورژوازی، در اشکالی موثرتر، پیچیده تر و متنوع تر میدان داده است. پیدایش وسائل ارتباطات جمعی، انفورماتیک و شبکه های رادیو تلویزیونی ماهواره ای در دو دهه اخیر، که گرد آوری و انتقال سریع اطلاعات را در سراسر جهان بشدت تسهیل کرده است، در دست بورژوازی به یک ماشین عظیم

بورژوازی از تهدید آگاهی و تعقل و نقد طبقه کارگر و مردم تحت استثمار قرار دارند.

اما آنچه خود جامعه بورژوازی بر ابزارهای فکری و فرهنگی انقیاد افزوده است به مراتب عظیم تر و کارآمدتر است. منفعت پرستی فردی و رقابت، یعنی منطق حرکت بورژوا در قلمرو بازار، طبیعت انسان بطور کلی شمرده میشوند و بعنوان ارزش های والای بشری تقدیس میگردند. در این جامعه رابطه میان انسان ها، انعکاس و تابعی از رابطه میان کالاهاست. شان و ارزش انسان ها را جایگاهشان در رابطه با مالکیت تعیین میکند. بورژوازی تمرکز و آرایش محلی و محدود جامعه کهنه را در هم شکست و کشورها را سازمان داد. ناسیونالیسم و میهن پرستی مدرن بورژوازی، بعنوان قوی ترین طوق ایدئولوژیکی طبقات حاکم بر گردن توده مردم در طول تاریخ، بجای قوم پرستی و عشیره گری و هویت محلی نشست.

افکار حاکم در هر جامعه، افکار طبقه حاکم است. اما حاکمیت و کنترل فکری و فرهنگی و اخلاقی بورژوازی بر حیات جامعه امروز

استثمار و تبعیض و بی حقوقی در ابعادی اینچنین عظیم، و در اشکالی اینچنین عیان، بدون تسلیم و رضایت توده وسیع خود استثمار شونندگان و بدون موجه قلمداد شدن این مناسبات در اذهان خود قربانیانش سر پا باقی نمیماند. توجیه کردن این وضعیت، ابدی و ازلی و طبیعی قلمداد کردن آن و ترساندن و برحذر داشتن فردستان جامعه از شورش علیه این مناسبات، وظیفه روبنای فکری و فرهنگی و اخلاقی در این جامعه است. زرادخانه فرهنگی و اخلاقی بورژوازی علیه آزادی و رهایی انسان عظیم و خیره کننده است. بخشی از این ابزارها از اعصار کهن به ارث رسیده اند، اما مطابق نیاز جامعه بورژوازی نوسازی و بازسازی شده اند. ادیان و مذاهب رنگارنگ، عواطف و تعصبات اخلاقی جاهلان، قوم پرستی، نژادپرستی، مردسالاری، همه و همه حربه های فکری و فرهنگی طبقات حاکمه در طول تاریخ برای خفه کردن و سربریزر نگاهداشتن توده کارکن جامعه بوده اند. همه اینها در اشکال نوین و ظرفیتهای تازه، در عصر ما در خدمت مصون داشتن مالکیت و حاکمیت

بختیار رحیمی فعال کارگری توسط رژیم اسلامی ربوده شد!

جنبش کارگری باید پرچمدار مقابله با این شرایط شود

بنا به اخبار منتشر شده صبح دوشنبه ساعت ۳ در مریوان، بختیار رحیمی از فعالین کارگری و از اعضای کمیته برگزار کننده ی مراسم اول ماه مه از منزل خود ربوده شد. نیروهای اطلاعاتی و امنیتی بختیار رحیمی را دستگیر و وسائل شخصی مانند کامپیوتر و نوارهای سی دی و غیره را ضبط و همراه خود می برند. ربودن فعالین سیاسی سیاست اخیر رژیم اوباش اسلامی است. ربودن منصور اسانلو، احضار و محاکمه فعالین کارگری در سنندج، در زندان نگهداشتن محمود صالحی و ربودن بختیار رحیمی یک قلمرو حمله جمهوری اسلامی به فعالین جنبش کارگری است. دستگیری فعالین جنبش آزادی و حقوق زن، دستگیری فعالین دانشجویی، تشدید ضرب و شتم خیابانی و مبارزه با "بدحجابی"، دستگیری ژورنالیست ها و فعالین حقوق مدنی، پخش فیلمهای اعترافات جعلی و نخ نمای "برنامه هویت"، و نمایش اعدامهای دسته جمعی، گوشه ای از دست و پا زدنهای رژیم اسلامی برای بقاء در مقابله با جامعه ای است که در تلاش برای سرنگونی رژیم اسلامی است.

هدف اساسی و فوری رژیم اسلامی ترساندن مردم و تحمیل عقب نشینی و شکست به جنبش سرنگونی طلبانه توده های مردم است. این آخرین ابزار رژیم اسلامی برای بقاء است. راه دیگری ندارند. اگر یک روز نتوانند سرکوب کنند، روز بعد سرنگون خواهند شد. جمهوری اسلامی جنایت و سببیت را ادامه میدهد اما نه قادر به یک کشتار گسترده و منکوب کننده است و نه در چنین موقعیتی نسبت به مردم و جنبشهای اعتراضی قرار دارد. این سیاستها را باید با قدرت به شکست کشاند. این امر جنبش آزادی و برابری در یک فعالیت متین و سنجیده و گسترده و پیشرو است. اولین اعتراض گسترده و سازمانیافته مردم موجب سرباز کردن شکافهایی متعدد در صفوف رژیم خواهد شد. جنبش کارگری باید پرچمدار مقابله با این شرایط شود.

ورق را میتوان و باید برگرداند. فعالین رادیکال و سوسیالیست کارگری باید به سازماندهی مقابله با چنین شرایطی بپردازند. باید پرچمدار مقابله با تعرض رژیم اسلامی شوند. تشکیل مجامع عمومی کارگری در بخشهای مختلف کارگری گام اول تلاش برای مقابله با سیاست آدم ربایی رژیم اسلامی است. خانواده های کارگری باید به میدان بیایند. دوستان و همکاران بختیار رحیمی باید جلو بیافتند. در مجامع عمومی کارگری باید قطعنامه هایی مبنی بر محکومیت دستگیری فعالین کارگری، دستگیری محمود صالحی، منصور اسانلو، و بختیار رحیمی صادر شود. باید

سیاسی - طنز

سعید مدانلو

Saeed_modanlou@yahoo.com

www.for-abetterworld.com

تاریخ بی نام و نشانها

و تاریخ کله پوکها!

اگر در آمریکا زندگی کنید این روزها حتماً عده ای جهت دریافت کمک مالی برای سربازان دست و پا از دست داده و شمارزیادی روان پریش شده ی ارتش آمریکا در عراق و افغانستان به شما تلفن خواهند کرد. گوینده معمولاً آدم حرّاف و پشت هم اندازبست که ضمن به غلیان آوردن حس فداکاری و از خود گذشتگی تان نسبت به سرزمین "آزادی و فرصت های بی شمار برای احراز خوشبختی و کسب ثروت"، یادآور میشود که سربازان ارتش "حافظ منافع و فرصتهای بیکران شما" در عراق و افغانستان به کرامت، سخاوت و محتوای کیف پول و credit card ما چشم امید دارند!

همین سه ماه پیش بود که کنگره آمریکا یکصد میلیارد دلار از حساب "debit card" مردم برای ادامه جنگ در عراق در اختیار کله پوکهای فرمانبر سرمایه در پنتاگون قرارداد.

لا بد شما نیز از فجایعی که ارتش "حافظ خوشبختی و تامین فرصتها" در ویتنام آفرید و معضلات عدیده ای که روی دست مردم آمریکا گذاشت بی خبر نمانده اید. هنوز که هنوز است عده ای بنام کهنه سرباز جنگ ویتنام در کنار درب ورودی فروشگاهها و مدخل اتوبانها دست تکی به سوی مردم دراز میکنند. اینها به صف قربانیان بی نام و نشان تاریخ سرمایه در آمریکا متعلقند. به عینه و در جلوی چشم ما سربازان مجروح و روانی شده ارتش آمریکا در عراق و افغانستان نیز دارند و راد صفحات همین تاریخ میشوند.

از زمان تسخیر عراق تا کنون بجز روی دست جامعه ماندن تعداد زیادی سرباز جان و تن از دست



است، بنا به ضرورت اکشن سرمایه قطب آمریکا و با صلاحدید عقلای سرمایه آمریکا استخدام شد. چشم انداز کنترل بخش اعظم خون رگهای صنعت جهان سرمایه و نقشه جدید برای کنترل یکی از استراتژیک ترین مناطق کره زمین پس از فروپاشی شوروی، ایجاب میکرد که آلات قتاله و خانمان برانداز را بدست کله پوکهای فرمانبردار بدهند. از نقطه نظر منافع سرمایه اتفاقاً این آگانه ترین کاریست که انجام میدهند. تاریخ حاکمان در نظامهای طبقاتی همیشه اینطوری بوده است.

تفاوت بی نام و نشانها و کله پوکها در این است که دسته دوم، اسمی از سرانشان در صفحات "رنگین" تاریخ سرمایه باقی خواهد ماند!

در ابتدای کار هر جنگی که راه میندازند، الدروم بلدروم کردن و تظاهر به کله پوکی در خیابانها و در رسانه های جمعی، عین میهن پرستی و افتخار است. هر کس هر چه کله پوکتر ظاهر شود و کله پوکهای پنتاگون را ترغیب به اکشن کند، میهن پرستیش بیشتر است! کرسی داران حزب دمکرات درو مجلس نیز که برای بالا بردن آمار میز نیم میکشیم های میهن پرستانه از سرو کول همد یگر بالا میرفتند، حالا در کسوت انتلکچوالهای "فهم" "عقل" را نشانه میهن پرستی تجویز میکنند! سناتور هلری کلینتن که تا اینجا از او به مثابه شانس اول ریاست جمهوری آینده آمریکا نام برده میشود، در همان صحن مجلس سنا، جورج دبلیو بوش را دیوانه خطاب میکند. اینطور پیداست که از نظر او و شرکای دیگرش در حزب دمکرات، آقای رئیس جمهور باید از زمانی که کشتی میلیتاریسم آمریکا در عراق به گل نشست و تمدید جنگ و کشتار، دیگر برای سرمایه صرف نمیکرد، دیوانه شده باشد! در حالیکه نامزد ریاست جمهوری دوره پیش شان در مقابل همین آقای دیوانه، مخصوصاً یک "مدال افتخار گرفته" و تن و "روان"

داده و روانی و دست کم دو برابر و نیم شدن قیمت ارزاق عمومی، سوخت اتومبیل، هزینه مسکن و شنود تلفنها و مقداری معنناهیی حرف مفت از طرف سران حکومت و مبیای حاکم، چیز دیگری نصیب مردم آمریکا نشد. نتیجه اش بجز انباشته شدن ثروت در حسابهای صاحبان و کارگزاران سرمایه و از این جیب به آن جیب شدن دلار با ارقام رویایی و بیلیونی در میان زرنگها و کلاشهای وال استریت، نبود.

جان فرهی کارگزار تازه به دوران رسیده بازار بورس و سهام در رادیو فارسی زبان ۶۷۰ در لس آنجلس، با استناد به آمار و ارقام، نتایج از رکود درآمدن بازار سهام شرکتهای صنعتی و موسسات مالی را پس از آغاز تسخیر عراق نشان میدهد و علاقمندان به سرمایه گذاری در بازار سهام را تشویق میکند که از فرصت فراهم آمده استفاده کنند و برای خرید سهام معطل نکنند. او با صراحت میگوید: "خوبی جنگ در این بود که بازار سهام را از رکود در آورد و باعث تضمین سود آوری سهام بسیاری از موسسات صنعتی و مالی شد."

فرهی بی ربط نمی گوید. وقتی پول جیب مردم را ترک میکنند معلوم است از کجا سر در میاورد. بخشیش بمب و خمپاره میشود میافتد روی سر مردم عراق و افغانستان و سهم بمراتب بزرگتر آن می رود توی کیسه کفتارهای حریص و سیری ناپذیر سرمایه در وال استریت. ناگفته نماند که طبق معمول بخش اعظم آنهایی که با اندوخته های خرد در بازی سهام شرکت میکنند، در پایان یکی چند دور بازی، جزو مال باختگان و بازندگان، برای همیشه وارد تاریخ "آدمهای زیادی" و بی نام و نشانهای بازار سهام آمریکا میشوند!

جورج دبلیو بوش رئیس کله پوکهای پنتاگون که هم اکنون در آمریکا نیز به همین نام "مفتخر"

سالم بدر برده ی جنگ ویتنام بود. هم اکنون افکار عمومی در آمریکا از عراق تصویری بجز قتلگاه انسان و جهنمی غیر قابل گریز برای سربازان ارتش آمریکا ندارد و تظاهریه نا آگاهی در مورد تباهی مطلق زندگی در آنجا تعبیری بجز خود را به حماقت زدن نمی یابد. منتها رئیس جمهور دیوانه خطاب شده در سنا، مردم را از خطر عالمگیر شدن و گسترش نفوذ و عملیات رقیبای اسلامیش در صورت متوقف نمودن جنگ میترساند. بر کسی پوشیده نیست که درجه خشونت ورزی سرباز آمریکایی، خانه گردی و رگبار مسلسل بستن به هر جنبنده مشکوکی از سرترس و استیصال در جهنم عراق هر دم افزایش می یابد و در نتیجه ابعاد ویرانی و مرگ در آنجا بصورت تصاعدی رو به گسترش دارد.

تعدادی از سرمایه به "اکشن" در یک صحنه واقعی هرکی هرکی و بسیاری از جوانان خانواده های کم درآمد و فقیر برای برخورداری از مزایای مادی حضور در جهنم با ریسک کردن روی جان و تنشان در "قمار زندگی" وارد ارتش میشوند. مدتهاست که دیگر حرف از "میهن پرستی" و "پاسداری از آزادی" و امثالهم چیزی بجز خود را دست انداختن نیست.

نوک کوه عظیم یخ تاریخ بی نام و نشانها در آمریکا تازه دارد نمایان میشود. کوه عظیمی که در عرض دو تا سه سال آب میشود و سراز کانالهای راکد فاضلاب حاشیه شهرها در میاورد و بالاخره بخار میشود! ولی تاریخ بیرحمی و حرص سرمایه و سود را در اینجا انگار پایانی نیست! تاریخ حجیم و "سراسرافتخار و حق به جانب"ی که پاسداران سرمایه همواره سعی بلیغ میورزند تا بنام سرزمین "آزادی و فرصتها" هر چه باشکوه تر و پسندیده تر بنگارند. تاریخی که در لابلای صفحات آن نقش کله پوکها در پیش برد امر "متعالی" سرمایه و "دمکراسی"، جدا و بی اعتنای به تاریخ بی نام و نشانها، رنگ آمیزی میشود! منصف ترینشان در آن تنها بنام "اشتباهات کوچک و ناگزیر" از بی نام و نشانها یاد خواهند نمود! *

حل مسئله فلسطین: آوارگان سودانی در اسرائیل

علی ظاهری



این هفته جهان شاهد یک اتفاق دلگرم کننده به نفع انسانیت بود. در دنیای سیاه سرمایه داری که هر روز در خانه هایمان تصویر جنگ های قومی و مذهبی تا کودتا و رژیم پنج و قتل عام زن و کودک و پیر و جوان را مخابره میکند، اتفاقاتی می افتد که نشانگر زنده بودن همبستگی انسانی است.

مردم اسرائیل به حمایت از هزاران آواره سودانی که از جهنم دارفور گریخته بودند برخاستند. هزاران انسان دردمندی که مسیر طولانی ای را پای پیاده از مرز مصر طی کرده بودند. دولت سوپر ارتجاعی اسرائیل از دادن اقامت دائم به این قربانیان سر باز زد و طرح اقامت موقت را مطرح کرد. گویا اسرائیل فقط به "یهودی ها" اقامت می دهد! بماند که اطلاق هویت مذهبی به انسانها که هیچ انتخابی در آن وجود ندارد، از ستاره زرد چسباندن هیتلر به سینه یهودیان در زمان جنگ جهانی دوم هیچ کم ندارد. مردم اسرائیل اما با آوارگان سودانی اعلام همبستگی کردند، از دولت و پارلمان اسرائیل خواستند که به آوارگان سودانی و فراریان از جهنم دارفور اقامت دائم بدهند، دلیل آوردند که دولت اسرائیل در زمان مناخم بگین به ویتنامی هائی که با قایق از ویتنام می گریختند پناهندگی داده است.

مردم اسرائیل صرفا به اعتراض به دولت المرت و پارلمان بسنده نکردند و آوارگان سودانی را به مزارع اشتراکی خود موسوم به "کیبوتس ها" دعوت کردند. سرنوشت این آوارگان جنگی نهایتا به همین نوع تلاشها گره می خورد. در کنار تصویری که غرب و مدیا از دنیا و ارزشهایش می دهد، تصویری که منافع سود و سرمایه را حراست میکند، جاری شدن اصول انسانی در زندگی مردم جهان حاکی از تمایلات ریشه دار تری است. این تلاش بشریتی است که ناچار است برای منتفی کردن جنگ و کشتار و خونریزی و بمب گذاری و فلاکت میلیاردی، دنیایی بهتر به نفع انسانیت بنا کند.

حل مسئله فلسطین

برخورد بخشی از مردم اسرائیل به آوارگان سودانی، وجود جنبش صلح طلب نسبتا قوی در جامعه اسرائیل و تمایل عمومی مردم در فلسطین و اسرائیل به صلح، سرنخ راه حل واقعی مسئله فلسطین را بدست میدهد. نهایتا از درون و بیرون اسرائیل حل پایدار مسئله فلسطین به برگشتن توازن قوا به نفع چنین نیرویی گره خورده است. بحث تمام مطبوعات جهان در باره مسئله فلسطین برسر الفتح و حماس، جمهوری اسلامی و حزب الله لبنان، احزاب سیاسی اسرائیل، سوریه، اتحادیه اروپا و دولت آمریکا است. در این تصویر مردم و جنبشهای اجتماعی در هر دو کشور حضور

ندارند. فرض شان اینست که مردم توسط نیروها و دولتهای ارتجاعی "نمایندگی" میشوند! تردیدی نیست اسرائیل عامل اصلی و تداوم مسئله فلسطین است. اسلام سیاسی هم توجیه گر تداوم این سیاست است و به سهم خود در باز بودن این زخم دینفع است و با جنگ و تروریسم از آن تغذیه میکنند. ناسیونالیسم عرب و کشورهای درگیر دیگر هم دنبال منافع و سیاست خود هستند. حتی کمک های یکجانبه امروز اتحادیه اروپا و آمریکا و کشورهای دیگر به الفتح، به قیمت گرسنگی دادن به بخشی دیگر از فلسطینیان به بهانه حماس، بروشنی ماهیت ضد انسانی و ریاکارانه این جنگ منافع را منعکس میکند. سیاستی که در خدمت سربازگیری بیشتر اسلام سیاسی و حماس است و حل مسئله فلسطین را پیچیده تر میکند.

این کمک های یکجانبه تداوم سیاست مجازات جمعی مردم به بهانه اعمال فشار به یک نیروی رقیب است. سیاستی که در میان مردمی که میخوانند مسئله فلسطین حل شود بدبینی ایجاد میکند. همین سیاستها و مشخصا درگیر بودن جمهوری اسلامی در این موضوع و حمایت از حماس، باعث شده است که مردم در ایران نسبت به حل مسئله فلسطین توجه درخور نکنند. اما حقیقت اینست که این دولتها و نیروها نمیخوانند مسئله فلسطین حل شود و کماکان مردم فلسطین قربانیان روزمره جدال این نیروهای ارتجاعی هستند. تنها

نیرویی که نفعی در این وضع ندارد همان مردمی است که به دولت اسرائیل در دفاع از آوارگان سودانی اعتراض میکنند. مردم خواهان صلح اند. امثال همان پدر فلسطینی است که اعضای بدن فرزندش که توسط ارتش اسرائیل به قتل رسیده به بیمارستانی در اسرائیل هدیه میکند.

این واقعه یک بار دیگر تاکید میکند که ما همه انسانیم، "یهود و مسلمان" نمیشناسیم، انسان مرز ندارد. دنیا فقط دنیای شیخ حسن نصرالله و رفسنجانی و یهود اولمرت ها و امثالهم نیست. بشریت آزادیخواه هم وجود دارد و میتواند در مقابل این انگل های جنایت کار که از پیکره انسانیت تغذیه می کنند بایستد. تردیدی نیست که حل مسئله فلسطین که امروز جدالی جهانی است، میتواند با حمایت بین المللی و اعمال فشار به اسرائیل و آمریکا از بالا هم حل شود و یا دستکم به درجاتی تخفیف یابد. یک فاکتور مهم دیگر که حل مسئله فلسطین را تسهیل میکند، سرنگونی جمهوری اسلامی در ایران است. اما برای به کرسی نشاندن یک راه حل پایدار و کاهش و نفی تخصصات بعدی، باید نیروی آزادیخواهی و سکولاریسم و برابری طلبی بیدار شود و در کل منطقه به صحنه بیاید. همبستگی طبقه کارگر در اسرائیل و فلسطین و تاکید بر یک راه حل پایدار و مبتنی بر همزیستی مسالمت آمیز مردم در دو کشور، یک رکن مهم و حیاتی این جنبش است.*

یک دنیای بهتر

تغییر جهان و ایجاد دنیایی بهتر یک امید و آرمان همیشگی انسانها در طول تاریخ جامعه بشری بوده است. علیرغم رواج ایده های قدرگرایانه و خرافی اعم از مذهبی و غیر مذهبی حتی در دنیای باصلاح مدرن امروز، ایده هایی که هریک به نحوی علاج ناپذیری و مقدر بودن وضع موجود را تبلیغ میکنند، زندگی واقعی و عمل روزمره توده های وسیع مردم همواره حاکی از یک امید و باور عمیق به امکان پذیری و حتی اجتناب ناپذیری یک آینده بهتر است. این امید که دنیای فردا میتواند از محرومیت ها و مشقات و کمبودها و زشتی های امروز رها باشد، این اعتقاد که عمل امروز انسان ها، چه جمعی و چه فردی، در تعیین چند و چون دنیای فردا موثر است، یک نگرش ریشه دار و قدرتمند در جامعه است که زندگی و حرکت توده های وسیع مردم را جهت میدهد.

از یک دنیای بهتر، برنامه حزب اتحاد کمونیسم کارگری

نامه ها

سیاوش دانشور

میلاد از اصفهان

با درود فراوان به شما آقای علی جوادی. من یکی از علاقه مندان افکار و نظریات شما در باره فلسفه خدا و حیات انسان هستم. و تا آنجایی که توانستم برنامه های شما رو دنبال کردم چه در تلویزیون کانال یک و چه در چت روم که درباره حزب کمونیسم سخنرانی میکنید که خب من جدای از نظرات سیاسی شما بیشتر علاقه مندم درباره فلسفه خدا و حیات اولیه انسان بیشتر در صحنه شرکت داشته باشید تا ما با این اندیشه ها بیشتر آشنا بشیم. درد امروزه مردم کشور ما عدم دسترسی کثیری از مردم به نظریات روشنفکران برون مرز است که متاسفانه این حکومت رذیل توانسته با تمام قدرت در سانسور کردن این وقایع! و اطلاعات کم و بیش برآید و به جای این یک دسته افکار پوسیده و عقب مانده اسلامی را به خورد مردم ایران دهد که واقعا جو ایران به صورت گسترده خرافی شده و این حکومت راحتتر به کارهای کثیفش ادامه میدهد. ولی ما جمعی از جوانان ایران با تمام هوشیاری سعی در پیشبرد علم گرایی، ملی گرایی و مذهب زدایی از اندیشه های مردم هستیم و نمیگذاریم که ایران را به یک کشور اسلامی عقب مانده و تروریستی مبدل کنند و تا مرگ نظام جمهوری اسلامی سکوت نخواهیم کرد. با سپاس از شما میلاد از اصفهان

میلاد عزیز،

تلاش میکنیم مباحث و مناظره های علی جوادی را در یک مجموعه در سایت حزب قرار دهیم و به طرق مختلف در اختیار علاقه مندان قرار دهیم. تردیدی نیست جدال امروز کمونیسم و آزادیخواهی با جمهوری اسلامی و سرمایه داری و ایدئولوژیهای منحن آن، جدالی گسترده است و اینگونه مباحث و سوالات برای

نسل جدید با توجه به ماهیت ضد علمی و ارتجاعی جمهوری اسلامی جذاب است. شما کار درستی میکنید که تلاش میکنید علم را بجای مذهب و اصول لایتغیر مذهبی و خرافات میگذارید. همینطور تلاش برای دور کردن مردم از مذهب و نقد مذهب بعنوان یک خرافه و جنگیدن با مذهب سیاسی و حکومتی یک امر هر آزادیخواه باید باشد. اما "ملی گرایی" هم در همین ردیف است. حسابش جدا نیست. شما ملی گرایی را مترادف علم گرایی قلمداد کرده اید و در همین گام اول از تبیین علمی و تاریخی دور شدید. ملی گرایی و ناسیونالیسم درست مانند مذهب یک خرافه و یک طوق بردگی است. ملی گرایی و میهن پرستی و در اشکال تند آن فاشیسم، محصولات سیاسی جنبش ناسیونالیستی اند که تلاش میکنند بنا به منافع خود مردم یک جغرافیای معین را در توبره "هویت ملی" محبوس کنند و با تعریف این اشتراک؛ بازار داخلی، "منافع ملی"، "تاریخ ملی"، "فرهنگ ملی"، بیگانه گریزی، رقابت ملی و ایدئولوژی منحن و ارتجاعی ناسیونالیسم را به اجزا هویت مردم تبدیل کنند. ناسیونالیسم و ملی گرایی محصولی تاریخی است مانند دوران عشایر و قبایل و اقوام. همانطور که جامعه آندوران را پشت سر گذاشت و امروز خود را اینگونه توضیح نمیدهد، در سیر پیشرفت بشر و عبور از جامعه طبقاتی و سرمایه داری نیز، ناسیونالیسم و ملی گرایی بعنوان مذاهب زمینی و طوق ایدئولوژیک بردگی کارگر و مردم نیز بی مصرف میشود. توصیه اکید به شما میکنیم که سم ملی گرایی را اشاعه ندهید. آنرا نقد کنید و بجای این خرافه هویت انسانی و اصالت انسان را مبنای حرکت و تبیین علمی تان قرار دهید. پیروز باشید.

سروش ابراهیمی

خسته نباشید. در بند 8 بیانیه حقوق جهانشمول انسان گفته شده؛ "داشتن حرمت و شخصیت حق هر انسان است. هر نوع افترا، هتک حرمت ممنوع است. هر نوع تبلیغ نفرت یا برتری مذهبی، ملی،

قومی، نژادی و جنسی ممنوع است." آیا مثلا من به شخصی بگویم که من از مذهبی که تو به آن اعتقاد داری متنفرم، این یک هتک حرمت یا یک رفتار بد اخلاقی است؟ یا اینکه من مجازم که از مذهب شخصی متنفر باشم و اینرا به زبان بیاورم؟

سروش عزیز،

در بیانیه و برنامه حزب اعلام شده "تبلیغ نفرت یا برتری مذهبی، ملی، قومی، نژادی و جنسی ممنوع است." یعنی نفرت یا برتری جوئی در یک ظرفیت بکار رفته است. این تفاوت دارد با نقد سیاسی و ابراز شهروند. ما در عین حال قدیمی ترین مدافع آزادی بقیه و شرط بیان و انتقاد هستیم. درک ما برخلاف چپ سنتی، که از آزادی بیان این را میفهمد که باید "به عقیده دیگران احترام گذاشت" و از این مجرا وارد معامله با مرتجعین سیاسی میشود، اینست که برسمیت شناسی آزادی بیان مترادف با احترام به هر چیزی که از مجرای این حق بیان میشود نیست. از نظر ما این حق بدیهی کلیه شهروندان است که عقایدشان را در اشکال مختلف بیان و کنند و هر نقدی به جوانب سیاسی و اداری و اقتصادی و نهادهای قدرت دارند آزادانه بیان کنند. ما به هیچ "تابو" و "مقدساتی" در بحث آزادی بیان قائل نیستیم. اما معنی این برسمیت شناسی حق غیر قابل بحث همگانی این نیست که من به عقاید ارتجاعی ناسیونالیستی و مذهبی و راسیستی و فاشیستی و هر تفکر منحنی احترام بگذارم. من که داور نیستم! من و تو نوعی میخوایم بعنوان اکتورهای سیاسی در یک جدال اجتماعی جامعه را به سمت خاصی ببریم. من میتوانم بگویم مذهب جهل و خرافه و زنجیر بردگی است، ضد انسانی و آدمکش است و من برای نفی همه جانبه آن تلاش میکنم. این ایرادی ندارد. اما در عین حال نقد عقاید نمیتواند به حمله شخصی به افراد تسری یابد و یا در پوشش نقد به کسی تهمت و افترا زد. اینها قلمروهای مختلفی از آزادیها و حقوق فردی

و اجتماعی اند که باید مثل یک مجموعه حقوق انسانی به آن نگریست. اگر اینطور به موضوع نگاه کنید، نقد در تندترین شکل آن صرفا نقد عقاید و آرا است و این نه فقط ایرادی ندارد بلکه شرط پیشروی در تمام عرصه های زندگی سیاسی و اجتماعی است.

رفقای جوانان حزب اتحاد کمونیسم کارگری در تهران

بیانیه شما با عنوان "منصور حکمت شناسنامه ماست" دریافت شد. حزب اتحاد کمونیسم کارگری در بیانیه اعلام موجودیتش اعلام میکند؛ "حزب اتحاد کمونیسم کارگری به سنت کمونیسم اجتماعی مارکس و منصور حکمت تعلق دارد و پرچمدار نقد اجتماعی و طبقاتی کمونیسم کارگری به جهان معاصر است. حزب اتحاد کمونیسم کارگری دفاع از مارکسیسم و آرمان سوسیالیسم کارگری را یک وظیفه اساسی خود میداند و برای تقویت و گسترش جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر در سطح جهانی میکوشد." به این معنی مارکس و منصور حکمت و نقد انقلابی و کمونیستی کارگری به اوضاع موجود و تلاش برای تغییر آن، شناسنامه و هویت فکری و سیاسی این حزب است. برای ما "عبور" از مارکس و منصور حکمت موضوعیت ندارد. همانطور که عبور از علم و حقیقت معنی ندارد. کسی پروژه عبور را میتواند داشته باشد که دیگر نیازی به پدیده مورد بحث نداشته باشد. موضوع برای جنبش طبقاتی و انسانی ما برعکس است. ما میخوایم کمونیسم کارگری را به کرسی بنشانیم و روند قدرتیگری این جنبش را در جدال سیاسی تسهیل و تامین کنیم و به این اعتبار ناچاریم نقد مارکسی و حکمتی و ایدئولوژی شناخت و نقد و تغییر را در هر لحظه تلاش سیاسی مان منظور کنیم. به هر سوال جدید پاسخ مارکسیستی و کمونیستی کارگری بدیم و این نیاز بلافصل ما به مارکس و منصور حکمت را صد بار تاکید میکند. اما اینجا باید تاکید کرد و آن مرز ما با برداشتهای مکتبی از مارکسیسم و منصور حکمت است. چون ظاهرا این "عبور"

یادداشت سردبیر ...

در این زمینه گفته و نوشته شد و "امیدها و آرزوها" به حزب اردوغان از زبان مردم منتسب به "ترک" در مطبوعات منتشر شد. اما این ترجیح سیاسی به چه منافع و سیاستی خدمت میکند؟ ژنرالهای ارتش ترکیه که بدون تخفیف هوادار آمریکا و سیاستهایش هستند. آیا روند "دمکراتیزاسیون" در ترکیه و یا جواز ورود به اتحادیه اروپا، مستلزم قدرتیگری اسلامیون پرو غربی در مقابل سکولارهای ارتشی است؟ آیا این سیاست قرار است در تناسب قوای منطقه ای کفه را به نفع "اسلام میانه رو" تغییر دهد؟ مثلا پیروزی چشمگیر حزب رفاه در ترکیه قرار است اسلامیون هم نوعش را در ایران به قدرت نزدیک کند؟

بحثهای مربوط به تعیین رئیس جمهور در ترکیه شباهت زیادی به بحث نظارت استصوابی در میان اسلامیون در ایران دارد. به نظر میرسد سوال واقعی طرفداران این روند صرفا ترتیبات حقوقی انتخابات در ترکیه نیست. سوال واقعی اینست که در منطقه کدام نیروی سیاسی را باید تقویت کرد که بعنوان فاکتوری در خدمت استراتژی آمریکا و دولتهای غربی عمل کند. حقیقت اینست که امروز برخلاف دوره جنگ سرد، اسلام سیاسی پرو غربی و ناسیونالیستهای نیمه اسلامی، نیروهای مطلوب آمریکا و دولتهای غربی در راس حاکمیت سرمایه داری کشورهای موسوم به تحت سلطه هستند. نظم نوین و ایدئولوژی دست راستی و تبعیض گر آن نیروهای خود را به میدان آورده است. این جریانها بنا به کاراکتر سیاسی و اختیاتی که برپا میکنند، سنگر ضد کمونیستی و ضد کارگری قابل اتکائی برای سرمایه داری هستند. رجب

اردوغان اسلامی - آخوند مکلا- و جبهه مشارکت و ملی اسلامیهای رفراوندومچی، جمهوریخواهانی که سکولاریسم نوع اردوغانی برایشان یک امر آرمانی است، نیروهای در بورس تری در قیاس با سلطنت طلبان و ژنرالهای ارتشی های و کهنه شاه ها و شاهزاده های باقی مانده از رژیمهای سلطنتی و حتی ناسیونالیسم عرب در کشورهای منطقه اند. بویژه خطر به قدرت رسیدن "فاندامانتالیستها" و جریانهای اسلامی ضد آمریکائی در کشورهای عربی منطقه، که از حاکمیتی سست برخوردارند، وجود دارد. این دنیای نظم نوین جهانی و دنیای معیارهای دو گانه و تعریف حقوق براساس "فرهنگ" و "ملیت" و "مذهب" و آنتی مدرنیسم قرون وسطی است. در دنیائی که رقابت و جدال برسر حوزه نفوذ میان قدرتهای جهانی مفتوح است، و جدال دو اردوی تروریستی هنوز در جریان است، تحمیل تناسب قوای جدیدی به اسلام سیاسی راهی است که هم اسلام سیاسی را در قدرت سیاسی برای سرکوب چپ نگاه میدارد و هم راه استراتژی و اهداف آمریکا را هموار میکند. برای اینکار آمریکا نیازمند شکل دادن به کمربندی از جریانهای اسلامی پرو غربی در عراق و افغانستان و ترکیه و فلسطین و لبنان و ایران، و حتی در عربستان سعودی و پاکستان و مصر است. نتیجه انتخابات در ترکیه از منظر این اهداف یک پیروزی برای این استراتژی هم محسوب میشود. نتیجه ای که به سهم خود رویای تکرار نوار دو خرداد را در ایران برای جنبش ملی اسلامی در "انتخابات" پیش رو واقعی تر میکند و همینطور چرخش راست پرو غربی به سیاستهای جنبش ملی اسلامی نیز حاکی از تطبیق جریانهای بورژوازی ایران با روندهای سیاسی موجود است.

دیکتاتوری را ببندند.

مذاکرات بغداد

دیروز دور دوم مذاکرات رژیم اسلامی و دولت آمریکا انجام شد. اظهارات رسمی اعلام میکند که نتیجه این مذاکرات تشکیل هیئت سه جانبه ای متشکل از جمهوری اسلامی و دولتهای عراق و آمریکا برای "مبارزه با تروریسم و القاعده" و کنترل وضعیت مرزها بوده است. مثل همیشه این مذاکرات با مقدار زیادی اخم و شکایت و اعلام موضع های پوچ همراه بود، اما با تمام اینها مذاکره رسمی نمایندگان اردوهای تروریستی و مسببین این وضعیت در عراق بود. ناظران سیاسی مذاکرات رژیم اسلامی و دولت آمریکا را دریچه ای به ایجاد شرایط مناسب برای حل مناقشات اتمی و نهایتا "عادی سازی" روابط سیاسی و دیپلماتیک جمهوری اسلامی و دولت آمریکا تلقی میکنند. دولتهای اروپائی از مشوقین جدی این سیاست هستند. اما مستقل از این اظهارات تا به مردم عراق مربوط است؛ نه دولت و ارتش آمریکا و نه رژیم اسلامی دست سازشان در

عراق و نه جمهوری اسلامی نمیتوانند عاملین "صلح" و "مبارزه با تروریسم" باشند. چگونه تروریستها و نیروهای اصلی مسبب کشتار و جنایت روزمره در عراق میتوانند منادی "امنیت" مردم و جامعه عراق باشند؟ برای ارتش و دولت آمریکا و دولت عراق تامین یک امنیت نظامی و یک اختناق سراسری در ابعاد عراق مستلزم تحمیل یک شکست نظامی و سیاسی به کلیه جریانهای نظامی در صحنه عراق است. این فعلا ممکن نیست هر چند یک دیدگاه استراتژیک در مورد امنیت عراق است. مذاکرات بغداد نه برسر کنترل تروریسم و مبارزه با القاعده بلکه نتیجه ناتوانی آمریکا در مقابل اسلام سیاسی و قدرت روزافزون جمهوری اسلامی در عراق است. حمله آمریکا به عراق برنده اش بیش از هر نیروئی جمهوری اسلامی بود. جمهوری اسلامی چه در دولت عراق چه روی نیروهای میلیشیا و انواع سپاه های شقاوت اسلامی قدرت و نفوذ دارد و عملا در بخشی از عراق حکومت میکند. اتفاقا آمریکا بعد جنگ لبنان سیاست اش را براین مبنا قرار داد که نیروهای اسلامی مخالف رژیم اسلامی و عربستان و کشورهای دیگر را فعال تر کند تا نقش جمهوری اسلامی را کاهش دهد. آمریکا میخواهد رژیم اسلامی در عراق همکاری کند و جمهوری اسلامی در ازای آن امنیت اش در ایران و برسمیت شناسی قدرتش در منطقه را طلب میکند. اسم این را گذاشته اند "مذاکره برسر امنیت عراق و مقابله با تروریسم!"

در عین حال مذاکرات در بغداد همان راهی را تلاش میکند هموار کند که در ترکیه و افغانستان مشغول آند. نوعی از اسلام سیاسی که ضمن حفظ قدرت سیاسی و اقتصادی و کوبیدن مردم، به فوائد بازی تن میدهد و بعنوان دشمن و مشوق رویارویی با آمریکا و دولتهای دست سازش ظاهر نمیشود.

ستون آخر

علی جوادی



متاسفانه حق

با منصور حکمت بود!

این یک دفاعیه شخصی اما سیاسی از منصور حکمت است. زمانیکه در بستر بیماری در آمریکا تحت معالجه قرار داشت از من خواست که از او دفاعی شخصی کنم. قادر به نوشتن و تایپ کردن نبود. درد بیش از حد و طاقت فرسای سرطان امانش نمیداد. حتی توان و تحمل بوسیده شدن را نداشت. گسترش سرطان ضعیف و ناتوانش کرده بود. به شدت وزن کم کرده بود. دریافت چندین هفته اشعه درمانی و چند نوبت شیمی درمانی رمقی برایش بجا نگذاشته بود. دانه به آینده بچه ها و آذر فکر میکرد. به شدت نگران حالشان بود. توصیه های معینی در این زمینه نداشت. معتقد بود که با آذر مانند "بویه مانو" رفتار خواهند کرد. از رفتار بعضا دور از شان انسانی و کمونیستی حتی در حزب کمونیست کارگری که پرچم انسانیت و رهایی انسان را در دست داشت، نگران بود. در کنگره دوم حزب نسبت به این مساله هشدار داده بود. چرخشهای سیاسی و شخصی افراد بسیاری را دیده بود. عبدالله متهدی، ایرج آذرین، و رضا مقدم تنها نمونه هایی از یک مجموعه بودند. این روند با همین چند اسم تمام نخواهد شد. چرخشهای بسیاری را هم پیش بینی میکرد. خوشبین نبود، واقع بین بود. آینده نگر بود. باید اذعان کنم که در آن زمان برخی نگرانی هایش را غیر واقعی ارزیابی میکردم. متاسفانه حق با منصور حکمت بود.

اما علیرغم این مشغله ها و وضعیت جسمی از ما معدود کسانی که در کنارش بودیم جویای حال و احوال سیاسی میشد. در این شرایط بحثی میان من و حشمت طبریزی در سطح علنی در جریان بود. یکی از تازه قومپرستان مشتبی لجن در سایت بروسکه به طرف او پرتاب

اش موجود نیست. نقد نیست. تحریف است. تلاشی غیر سیاسی علیه جایگاه و نفوذ معنوی منصور حکمت است. ظاهرا برای بزرگ نشان دادن خود باید تلاش کرد دیگران را کوچک شمرد! آیا باید تعجب کرد؟ ایشان مدعی پرچمداری دفاع از حقوق و آرمان کارگری است. خود را سوسیالیست میداند. اما یک کلمه در نشریه شان از حکومت کارگری و انقلاب کارگری و سرنگونی رژیم اسلامی پیدا نمیشود. گویا این مقولات برایشان مسائلی متعلق به دورانهای دیگر حیات سیاسی بشری اند. دورانی که تلاش برای سازماندهی انقلاب کارگری معنی داشت. جوهر فعالیت‌های کمونیستی بود. تردیدی نیست، یک پایه چرخش به راست، دوری از مواضع و آرمانها و سیاست کمونیستی - کارگری، مستلزم حمله به سمبل و فشرده این حرکت کمونیستی در جامعه است.

بهانه چنین گزافه گویی هایی را مصطفی صابر به دست ایشان داده است. دعوی این دو البته ربطی به منصور حکمت ندارد. منصور حکمت بی تقصیر است. به درجاتی این دعوا بار شخصی دارد. اولی که تکلیفش را مدتی است با منصور حکمت روشن کرده است. دومی هم به اشکال دیگری در راه تعیین تکلیف خود با منصور حکمت است. به قول خودشان از منصور حکمت عبور کرده است. پرچم این عبور را تحت نام مقابله با "پیغمبر سازی" از منصور حکمت در دست گرفته است. بنوعی در مقابله با منصور حکمت مشترکند. یکی در پوشش دفاع و دیگری در نقد و کینه توزی. هر دو در عین حال نقد برایشان ابزار تفرعن، خودستایی، خصومت و برتری طلبی نیز هست. روند قابل پیش بینی ای است. محصول دوری از سیاست و پراتیک کمونیسم کارگری است. محصول چرخش به راست است.

از این سیاست منزجرم. اما این معنی زمینی سیاست غیر کمونیستی است. سیاستهایی که پوشش کمونیسم و کمونیسم کارگری را نیز بعضا با خود حمل میکند. کمونیسم منصور حکمت ربطی به چنین جدالهایی ندارد. انسانی و رهاییبخش است. ابزاری برای تسویه حساب و خرده رقابتهای حقیر نیست. هر کس مختار است که از منصور حکمت "عبور کند". پایبندی به سیاست کمونیستی کارگری، تعلقی ابدی و ازلی نیست. اما ما اجازه نخواهیم در غیابش آمال و اهدافش را خدشه دار کنند. انقلاب کارگری در ایران تنها با پرچم کمونیستی منصور حکمت میتواند به پیروزی دست پیدا کند. منصور حکمت برای ما عزیز است. جای خالی اش پر نشدنی است.*

۱- ابراهیم علیزاده تاریخ حزب کمونیست ایران را بیان میکند، اما از قرار نه منصور حکمتی وجود داشت، نه اینکه بیش از ۹۰٪ آثار آن حزب متعلق به منصور حکمت است و نه مدافعین سیاسی و ادامه دهندگان سنت و خط مشی او زنده و حی و حاضر و زنده اند. این تلاش برای حذف منصور حکمت معادل تلاش برای حذف تاریخ است. اما از قرار رهبری این حزب برای جا باز کردن در دل جریانات ناسیونالیست در منطقه باید منصور حکمت را از تاریخ حزب کمونیست ایران حذف کند. این بهایی است که ناسیونالیستها در مقابل ابراهیم علیزاده قرار دادند. ایشان هم از قرار پذیرفته و تسلیم شده است.

۲- اخیرا ایرج آذرین هم بهانه ای پیدا کرده است تا با توسل به آن کینه های خود را به روی کاغذ بریزد. اما این "دوست قدیمی" که منصور حکمت حتی حاضر نشد علیه اش در هیچ مرجع سیاسی ادای شهادت کند، حتی نتوانسته است با اسم و رسم سیاسی و شناخته شده خود دست به چنین اقدامی بزند. خط نوشته ای که در نشریه "به پیش" به چاپ رسیده است حکایت از نگارش و سبک ادبیاتی ایرج آذرین دارد. تکیه کلامهای همانها است. فضل فروشی های بی مقدار در نوشته نشان تفرعن و خود محوری فردی است که برابرم بخوبی شناخته شده است. ظاهرا تلاش کرده است که زیر پوشش سیاه حجاب و مقنعه هر نوع اتهام زشت و تحریفی را به طرف منصور حکمت پرتاب کند. ذره ای حقیقت سیاسی در نوشته

از سایت و وبلاک حزب دیدن کنید؛

www.for-abetterworld.com

<http://for-abetterworld.blogfa.com>

آثار منصور حکمت را بخوانید!

برای هر کارگر و کمونیست و سوسیالیستی که به برپایی جامعه ای سوسیالیستی فکر میکند و آن را امری مبرم و ممکن میداند، منصور حکمت یک گنجینه غنی آموزش است.

<http://hekmat.public-archive.net/>

<http://www.m-hekmat.com/>

سرنگون باد جمهوری اسلامی! زنده باد جمهوری سوسیالیستی!